

حقارت، تاریک اندیشی و تبعیض:
اصول حاکم بر نظام آموزشی ایران



شماره ۳۴ - مهر ۱۳۹۳

شیده رخ فروز

فرهنگ حاکم بر هر جامعه، از جمله نظام آموزش و پرورش آن، توسط نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم و نهادهای سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیکی که بر آن جامعه مسلطند تعیین می شود. اگر روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم روابطی مبتنی بر نفی استثمار و تبعیض و برقراری فرصت واقعی برابر برای همگان در دسترسی به منابع مادی و معنوی کشور و امکان شکوفائی استعدادهای همگان باشد و اگر نهادهای سیاسی و حقوقی جامعه در خدمت روابط اقتصادی - اجتماعی عاری از استثمار و تبعیض باشند، فرهنگ آن جامعه نیز شکوفا خواهد شد و تکامل خواهد یافت و زمینه توسعه و تکامل مادی و معنوی بیشتر آن جامعه و هر فرد آن را فراهم خواهد کرد. به عکس اگر روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم روابطی مبتنی بر استثمار و تبعیض و فرصت های نابرابر و امتیازات عده ای محدود در دسترسی به منابع مادی و معنوی کشور باشند و اگر نهادهای سیاسی و حقوقی حاکم و ایدئولوژی های توجیه گر آن روابط و نهادها و مدافع سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مستی استثمارگر و مستبد بر میلیون ها کارگر و زحمتکش محروم و تحت ستم باشند، نه تنها

نوشته های این شماره:

- حقارت، تاریک اندیشی و تبعیض:
اصول حاکم بر نظام آموزشی ایران ۱ ص
- نمودی از وضعیت کارگران راهدار ۷ ص
- کار و زندگی جوانان فروشنده
- در بی حقوقی مطلق ۹ ص
- «کارگران» و «اوباش و ارادل زورگیر»
- در دو کفه ترازوی عدالت حاکمان! ۱۴ ص
- تباه گشته در میدان مین، دود و تاریکی، ضایعات آلوده و سیمان داغ ۱۷ ص
- سه شعر ۲۱ ص

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

400 هزار نفر بی سواد در گروه سنی 10 تا 50 سال قرار دارند. بی شک با اوضاع نابسامان اقتصادی- اجتماعی کنونی و افزایش فقر خانوارهای زحمتکش آسیب پذیر، این آمارها از سیر صعودی برخوردارند. از سوی دیگر کیفیت نامطلوب و نایمن آموزش و مکان های آموزشی و اعمال سیاست های تاریک اندیشانه و سرکوبگرانه در محیط های آموزشی که از بالاترین تا پایین ترین سطوح را دربر گرفته، بر مصائب دانش آموزان و کادر آموزشی می افزاید.

نبود ابتدایی ترین امکانات آموزشی، دریافت شهریه و وجوه بی حساب و کتاب از اولیا، بافت فرسوده و نایمن مدارس (نمونه دردناک آن دانش آموزان جزغاله شده شین آبادی و ادامه محرومیت بازماندگان و خانواده های درممانده آنان پیش چشم همگان است)، و ابعاد فاجعه بار آزار روحی و جنسی کودکان حکایت مکرر این اوضاع است: «آزار کودکان در مدارس در قالب فراگیرتری به عنوان استفاده ابزاری از دانش آموزان رایج است. در مدارس ایران به دانش آموزان به عنوان ابزار نگاه می شود. برخی مدیران دانش آموزان را جاسوس می بینند. برخی معلمان دانش آموزان را به عنوان کالا می بینند تا بتوانند او را به کلاس خصوصی ببرند و از وی پول بگیرند. بعضی ها هم پیدا می شوند که به دنبال سوء استفاده های جنسی هستند.» (ایلنا)

امکان پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و شکوفائی استعداد های همگان فراهم نخواهد شد، بلکه چارچوب و اصول فرهنگ و از جمله نظام آموزشی آن جامعه نیز به اصولی کاذب، ارتجاعی و بازدارنده مبدل خواهند گردید. نظام اجتماعی- اقتصادی حاکم بر ایران، دستگاه های سیاسی و حقوقی حامی این نظام و فرهنگ و ایدئولوژی حاکمان که از یک سو محصول این شرایط و از سوی دیگر توجیه گر و پشتیبان آن هستند دقیقاً بیانگر همسازی و همخوانی شرایط اقتصادی- اجتماعی منحن با دستگاه سیاسی و حقوقی منحن و فرهنگ و نظام آموزشی حقارت بار، مملو از تبعیض و تاریک اندیشی اند. ما در اینجا با استناد به رسانه های رسمی و برخی اسناد دولتی برخی از ابعاد نظام آموزشی ایران را بررسی می کنیم.

براساس آمار مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی در بهمن ماه سال 90، 3 میلیون و 265 هزار کودک بازمانده از تحصیل در ایران وجود داشته است. «اگر فرض کنیم 265 هزار کودک به دلیل بیماری و مسائل دیگر از تحصیل بازمانده اند، اکنون 3 میلیون دیگر در خیابان، کارگاه، مزرعه و خانه مشغول کارند.» (آفتاب 16 مرداد 92) آمارها بر اساس سرشماری سال 1390 از وجود حدود 9 میلیون و 700 هزار نفر بی سواد مطلق در کشور حکایت می کنند که حدود 3 میلیون و

هاست و سپردن پست های نان و آبدار (با اختیارات ویژه) به آنان، سیاستی است که نتیجه آن محروم نمودن شمار کثیری از نیروهای متخصص و با تجربه آموزشی است. مریبان پیش دبستانی که سال ها با وعده استخدام با زیر حداقل ها دست و پنجه نرم کرده و در بهترین حالت 15 روز در ماه بیمه شده و کمتر از نصف پایه حقوق قانونی را دریافت می کنند و با 15 روز بیمه در ماه هرگز بازنشسته نخواهند شد، در شمار همین نیروهائی هستند که تاکنون نسبت به وضعیت نابسامان خود تجمعات اعتراضی وسیعی برگزار نموده اند و کماکان بلاتکلیف اند.

بسیاری از کارشناسان و فعالان آموزشی ضمن دادن هشدار به کیفیت نازل سطح آموزشی، از برچیده شدن تدریجی مدارس دولتی و افزایش هزینه خانواده ها سخن می گویند: «مدارس دولتی با تداوم روند کنونی به تدریج برچیده می شوند و مدارس هیات امنایی که مدعی اند مدارس بهتری هستند جایگزین آنان می شوند، اما وقتی مدارس دولتی از بین بروند کیفیت مدارس خصوصی و نیمه خصوصی نیز کاهش می یابد.» (ایلنا). در عین حال گستردگی معضلات نظام آموزش و پرورش مانع از آن نیست که مبالغ گزافی که به عنوان درآمد بودجه دولتی و عمومی از قبل استنثار طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان ایران در دست حاکمان قبضه شده، در جای دیگر و در

تبدیل مدارس (به ویژه در سطوح پایین) به مدارس حوزوی یا "مدارس امین" و حضور تمام وقت طلاب حوزه علمیه در مدارس، دستاورد دیگر مرتجعین حاکم برای نظام آموزشی ایران است: «مشاور وزیر و دبیر ستاد همکاری های حوزه های علمیه و آموزش و پرورش از فعالیت برخی مراکز حوزوی برای تربیت مربی کودک خبر داد... هر چه فعالیت های تربیتی از سنین کمتری شروع شود تأثیرگذاری و ماندگاری آن بیشتر است. ... در حال حاضر فعالیت های خوبی در برخی از مراکز حوزوی برای تربیت مربی کودک از سال ها قبل آغاز شده است و با قوت ادامه دارد.» (شرق 19 اسفند 92) این سیاست های متحجرانه که با نظام آموزشی مدرن تناقض داشته، استقلال نهاد آموزش و پرورش را نابود می سازند، در حالی اعمال می گردند که عناصر غیر متخصص در زمینه آموزشی خواهان تشدید سلطه قرون وسطایی نهاد دینی بر آموزش و پرورش اند: «آیت الله مصباح یزدی با اشاره به وجود کاستی ها در امور تربیتی نظام آموزش و پرورش کشور گفت: مبانی تربیتی ای که در سیستم آموزشی ما وجود دارد، برگرفته از تفکر سکولار و بی دینی است که نتیجه ترویج این تفکر بی دین کردن مردم است.» (شرق 25 شهریور 93) حیف و میل کردن بودجه آموزش و پرورش که بخش مهمی از آن در اختیار طلاب حوزه

راستای سیاست فرهنگی حاکم ضایع گردد: «پیشنهاد تخصیص 380 میلیارد تومان برای ساخت 160 مسجد در تهران را شهرداری تهران به شورای شهر در قالب لایحه بودجه سال 93 ارایه کرد. ... ضمن اینکه قریب به دو میلیون و 500 هزار نفر به سن بلوغ رسیده اند در حالی که مسجد سازی ما این قدر رشد نداشته است و شهر تهران در میان شهرهای ما فقیرترین شهر به لحاظ داشتن مسجد است. لذا لازم است با همکاری شهرداری، سازمان ها و وزارتخانه ها و ... در نظام مقدس جمهوری اسلامی این مساجد ساخته شوند چرا که اگر در این نظام ساخته نشوند چه موقعی انتظار داریم ساخته شوند...» (شرق اسفند 92) بسیاری از مناطق در تهران (به ویژه مناطق کارگری و حاشیه نشین) فاقد مدرسه و امکانات تحصیلی اند و به دلیل بُعد مسافت و عدم توانائی تأمین وسائل آموزشی از سوی خانواده ها، بازماندن از تحصیل امری اجتناب ناپذیر می گردد، و کلاس درس (اگر بتوان چنین نامی بر آن نهاد) بسیاری از دانش آموزان مناطق محروم هنوز در کپر یا کانکس و در مواردی حتی در محل نگهداری احشام برگزار می گردد، و با این حساب رشد و بهبود شرایطی بیش از این را نباید انتظار داشت!

روند گفته شده در سطوح دانشگاهی نیز حاکم است. پرونده مفتضح بورسیه های غیر قانونی و اختصاص آن به خواصی که حتی فاقد مدرک

دیپلم متوسطه اند، در جریان درگیری های جناحی رقبا انعکاس وسیعی یافت. حال آنکه آمارهای رسمی سازمان سنجش آموزش کشور نشان از آن دارد که بالا رفتن شانس قبولی در کنکور که مسئولان امور با افتخار آمار آن را می دادند تمام واقعیت نیست و بالا رفتن این شانس مربوط به دانشگاه های دولتی و با کیفیت کشور نیست، بلکه سهم دانشگاه های پولی بالا و سهم دانشگاه های رایگان و با کیفیت اندک است. به علاوه محرومیت ها و تفکیک جنسیتی برای دختران مانع از انتخاب و جذب آنان به رشته های مورد علاقه شان بوده است. اگر به آمار بیکاری وسیع فارغ التحصیلان و نسبت بالای بیکاری زنان و دختران که طبق آمارهای رسمی بیش از دو برابر نرخ بیکاری مردان است، توجه کنیم، روی دیگر واقعیات جاری یعنی دورنمای آینده مبهم جوانان به خوبی نمایان می شود.

در «فصلنامه آماری بهار 1391» از انتشارات «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی معاونت توسعه کارآفرینی و اشتغال مرکز آمار و اطلاعات راهبردی» می خوانیم: «بررسی 35 ساله عرضه نیروی کار در جمهوری اسلامی نشانگر آن است که تعداد بیکاران دارای تحصیلات عالی از 11365 نفر در سال 1355 به حدود 901619 نفر طی سال 1390 افزایش یافته است. بنابراین سالانه به طور متوسط عرضه نیروی کار دارای تحصیلات عالی

کفایتی مقامات بی صلاحیت رژیم از نظرها دور گردد.

مسأله مقامات رژیم و از جمله سردمداران نظام آموزشی، آموزش درست علمی، رشد فرهنگی و اشتغال جوانان و شکوفائی آنان نیست. برای آنها مهم نیست که در سال 1390 بنا بر آمارهای خود رژیم نرخ متوسط بیکاری جوانان بین 15 تا 29 سال (زن و مرد) بیش از 24% و نرخ بیکاری دختران و زنان در این مقطع سنی 40.3% بود (بیش از دو برابر نرخ بیکاری پسران). دغدغه آنها این نیست که به قول وزیر کشور رژیم نرخ بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی به 43% رسیده است.

دغدغه مهم حاکمان مسئله دیگری است: «ایشان از همه استادان، مدیران، عناصر مؤثر و معتقد در فضای دانشگاه ها درخواست کردند "به هیچ وجه اجازه ندهید در دانشگاه ها، مسائل کم اهمیت غیر اساسی موج آفرین شود و فضای عمومی دانشگاه ها را از دنباله گیری مسائل اساسی دور کند... دشمنانی وجود دارند که می خواهند حتی مسائل صنفی دانشگاه ها را به سمت مسائل سیاسی و جنجالی بکشانند اما همه تلاش کنند که دانشگاه ها تحت الشعاع مسائل کوچک و تحت تأثیر جریان های سیاسی قرار نگیرند." « (خامنه ای - اعتماد مرداد 92). هراس خامنه ای به خوبی در این کلمات دیده می شود: او از اینکه دانشجویان دانشگاه ها به طور مستقل و با فکر خود به مسایل

رشدی بیش از 13 درصد داشته است، یقیناً این امر عمدتاً ناشی از تغییر ساختار جمعیت کشور در طی این دوره است. حال آن که تقاضا برای نیروی کار دارای تحصیلات عالی از 268315 نفر در سال 1355 به حدود 3741999 نفر طی سال 1390 افزایش یافته است که متوسط رشد سالانه آن بیش از 5/7 درصد است. همانطور که ملاحظه می شود شتاب عرضه نیروی کار دارای تحصیلات عالی در مقایسه با تقاضای آن بسیار افزون تر است.»

اگر از لحن توجیه گرانه عبارت بالا صرف نظر کنیم و واقعیتی را که عریان می کند در نظر بگیریم نتیجه این می شود که در سال 1390 نزدیک یک میلیون نفر با تحصیلات عالی در ایران بیکار بوده اند. البته اکنون رقم بیکاران با تحصیلات عالی از این هم بیشتر است. نویسنده یا نویسندگان دولتی عبارتی که نقل کردیم می خواهند بیکاری نزدیک یک میلیون نفر جوانی که تحصیلات عالی دارند و البته بیکاری چند میلیونی کسانی که تحصیلات کمتری دارند را به سطح یک مسأله فنی و یا به نوعی غفلت از به اصطلاح هماهنگ کردن عرضه و تقاضای نیروی کار تقلیل دهد. هدف این است که از یک سو خصلت مخرب سرمایه داری و تضادهای آن که یکی از نتایج اجتناب ناپذیرش بیکاری و از جمله بیکاری تحصیل کردگان است پوشانده شود و از سوی دیگر بی

سیاسی بپردازند بیم دارد. اما می خواهد که دانشجویان به مسایلی که از نظر او «اساسی» هستند، مثلا جداسازی جنسی دانشجویان، ممیزی کتاب های درسی، شستشوی مغزی با خرافات پان اسلامیستی، و توهامات دیگر بپردازند و یا صرفا یک رشته آموزش های فنی و علمی که ماشین نظامی - امنیتی رژیم را تقویت کند بیاموزند.

درگیری های باندى حكومتیان بویژه در رابطه با نمایندگان مجلس و وزارت علوم، برخی مسئولان را به اظهار نظر و پنهان شدن پشت سپر حمایت از دانشجویان کشاند و تا به آنجا پیش رفت که آش شور شد: «آرامش گورستانی دانشجویان در دراز مدت به نفع کشور نیست ... گمان نمی کنم کسی در باره سیاسی بودن دانشگاه و فعالیت های سیاسی دانشجویان تردیدی داشته باشد. مقام معظم رهبری بارها بر این مساله تاکید داشته اند و افراد را از اینکه دانشجویان غیر سیاسی باشند نهی می کنند. حتی ایشان در جلسه ای نقل به مضمون فرمودند: خدا لعنت کند کسی را که دانشجو را غیر سیاسی بخواند.» (نجفی - سرپرست وزارت علوم - شرق-17 شهریور 93)

این حضرات در نهایت بیشرمی و تعمد کامل، سرکوب و تصفیه خونین دانشگاه ها، به حبس و شکنجه سپردن دانشجویان و اساتید مبارز و تلاش در جهت حاکم ساختن «آرامش گورستانی» و غیر سیاسی کردن محیط های

آموزشی را، هم در مقاطع «کوتاه مدت» و هم در «دراز مدت»، پرده پوشی می کنند. خامنه ای در ابلاغیه اخیر سیاست های کلی «علم و فناوری» اهداف ارتجاعی حاکمیت خویش را در نسخه نخ نما شده اسلامیزه کردن دانشگاه ها و مراکز آموزشی، برای نظام آموزش عالی تدارک می بیند: «... 3- حاکمیت مبانی، ارزش ها، اخلاق و موازین اسلامی در نظام آموزش عالی، تحقیقات و فناوری و تحقق دانشگاه اسلامی با تاکید بر: 1-3 - اهتمام به نظام تعلیم و تربیت اسلامی و اصل پرورش در کنار آموزش و پژوهش و ارتقاء سلامت روحی و معنوی دانش پژوهان و آگاهی ها و نشاط سیاسی آنان. 2-3- تربیت اساتید و دانشجویان مومن به اسلام، برخوردار از مکارم اخلاقی، عامل به احکام اسلامی، متعهد به انقلاب اسلامی و علاقمند به اعتلای کشور. 3-3- حفظ موازین اسلامی و ارزش های فرهنگی و اجتماعی در استفاده از علم و فناوری. ... 3-5- تحکیم و تعمیق پیوند حوزه و دانشگاه و تقویت همکاری های راهبردی. ...» (شرق - 30 شهریور 93)

روحانی، رئیس جمهور «با تدبیر» روی دیگری از سکه را نشان داده و این بار «خصوصی سازی» را به حوزه نظام آموزشی می کشاند تا سرمایه داران بی دغدغه در این عرصه نیز بر سرمایه و ثروت خود بیافزایند: «دولت وظیفه دارد زمینه حضور و مشارکت

بخش خصوصی در ارکان مختلف جامعه به ویژه در عرصه آموزش را فراهم کند.» (همان منبع) نتایج اعمال سیاست هایی از این دست به قهقرا کشاندن بیش از پیش نظام آموزشی و به تباهی کشاندن خیل عظیم کودکان و جوانانی است که سرمایه داران حاکم حال و آینده آنان را به تاراج می برند تا سرمایه در تمامی عرصه های حیات جامعه فربه تر و و قدرتمندتر گردد: «از همه بدتر اینکه این برنامه ها منجر به ایجاد رانت و احتمالاً فساد می شود و مدیران اداری با اشراف به مقررات و روابط شخصی از این برنامه ها حداکثر سود را می برند. اما مهمترین برنامه وزارت آموزش و پرورش و اگذاری مدارس دولتی به حوزه های علمیه، بانک ها، شرکت های بیمه، مساجد و نهادهایی مانند سازمان تبلیغات و برخی نهادهای نظامی است.» (همانجا - کارشناس آموزش و پرورش)

متوقف ساختن و تغییر سیر حاکم بر نظام آموزشی و تأثیرات مخرب آن بر روح و جسم نسل کنونی و آینده ایران مانند هر عرصه از مبارزه همه جانبه توده های کارگر و زحمتکش نیازمند آگاهی و سازماندهی تشکل های مستقل می باشد. باید درست برخلاف خواست رژیم، مبارزه و روشنگری، اعتراض و سازماندهی، آموزش و همبستگی را در مدارس و دانشگاه ها و دیگر مؤسسات آموزشی علمی و حرفه ای به پیش برد. باید مبارزه جوانان، مبارزه زنان

و مبارزه کارگران را به هم پیوند داد. مبارزات دانشجویان و جوانان به طور کلی بخش مهمی از مبارزه برای آزادی است. آزادی ای که از مسیر نفی رژیم جمهوری اسلامی می گذرد. درهم کوبیدن حاکمیت کنونی و جلوه گر شدن نشاط، بالندگی، توانمندی و افقی روشن در آینده فرزندان جامعه، مبارزه پیگیر و متشکل دانشجویان، معلمان و اساتید را طلب می کند.

نمودی از وضعیت کارگران راهدار

آرش جاوید

کارگرانی که در پاکسازی حریم راهها، پاکسازی جادهها، تعمیر و نگهداری رویه های شنی و آسفالتی، حفظ حریم و خط کشی راهها، نصب علائم هشدار دهنده و بازدارنده خطر، برف روبی و بازگشایی محورهای مسدود شده و همچنین تامین روشنایی و تهویه تونل ها و نقاط مه گیر و حادثه خیز مشغول به کارند، با عنوان شغلی راهدار تعریف می شوند. کارگران راهدار با شرایط کار شاق و ویژه، در شرایط جوی نامساعد حتی در دمای 20 درجه زیر صفر و به شیوه سنتی با خطراتی که به مرگ تهدیدشان می نماید، از وضعیت نامناسبی برخوردارند.

راهداران به ویژه در استان های سردسیر مانند اردبیل، آذربایجان غربی و کهگیلویه و بویر احمد در دمای منفی ۲۰ درجه که مغزشان در

راهداری باید بودجه‌ای بیش از ۷ هزار میلیارد تومان داشته باشد اما تنها ۷۰۰ میلیارد به آن اختصاص می‌دهند.» (مشاور معاون راهداری سازمان راهداری و حمل و نقل جاده‌ای)

سطح دستمزد کارگران راهدار با چنین شرایط دور از تصویری بسیار ناچیز و زیر حتی حداقل‌های مصوب است، اما این مانع از بیشرمی مسئولان ذی ربط نیست که خود را به کوچه علی چپ نزنند: «داوود کشاورزیان- رییس سازمان راهداری و حمل و نقل جاده‌ای در پاسخ به سوال ایلنا مبنی بر اینکه میزان دریافتی راهداران چقدر است و آیا احتمال افزایش دستمزد و حقوق راهداران با توجه به سختی کارشان وجود دارد، فقط به جمله کوتاه "چیزی در این رابطه نمی‌دانم" اکتفا کرد.» متوسط حقوق راهداران در سال گذشته مبلغ ناچیزی بین ۵۰۰ تا ۶۵۰ هزار تومان برای کار با اعمال شاقه و در دمایی است که مغز هم یخ می‌زند. روند خصوصی سازی در راهداری نیز بر وخامت شرایط و فشار بر کارگران راهدار می‌افزاید: «بخش خصوصی برای اینکه کمترین حقوق را به راهداران بدهد افراد کم سن و سال را استخدام کرده است و یا اینکه سن افراد بسیار بالا است که برای آموزش این افراد باید اقدامات جدی تری انجام داد. عدم آموزش حرفه‌ای، سن بسیار کم یا بسیار زیاد هر کدام از عوامل تاثیر گذار در بروز سانحه و مرگ این افراد هستند... بخش

این دما یخ می‌زند و تحت تاثیر این دما دچار سانحه می‌شوند و جانشان را از دست می‌دهند. آمارهای ناقص موجود نشان می‌دهند که طی سال ۹۰، ۴۵۰ نفر از این کارگران زخمی و دچار جراحات سنگین شده و ۹ راهدار نیز حین کار فوت کردند. طی سال گذشته نیز ۱۳ راهدار قربانی سوانح کار شده و با افزایش مجروحیت این تعداد به ۵۳۰ نفر بالغ گردیده است. این آمار سالیانه و به طور فزاینده با شدت سرما و یخبندان هوا، ضریب وقوع سوانح را افزایش می‌دهد.

از مهمترین مشکلات کار در راهداری شیوه کار سنتی در این حوزه است که باعث ایجاد سوانح و رقم زدن مرگ برای کارگران است: «یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث بروز سانحه می‌شود فرسودگی ماشین آلات راهداری است. بودجه‌ای برای تعمیرات اساسی (اورهال) ماشین آلات راهداری اختصاص نمی‌دهند و تنها کمتر از یک دهم آنچه باید برای راهداری هزینه کنند، اختصاص داده می‌شود. در حال حاضر هنوز هم راهداران به شیوه سنتی راهداری می‌کنند و عدم ورود ماشین آلات پیشرفته و پاکسازی سنتی راهها باعث بروز سانحه می‌شود... در حالی که باید از ماشین‌آلاتی که به صورت خودکار مخلوط‌شن و نمک را در سطح جاده‌ها بپاشند هنوز هم راهداران در شرایط هوای منفی ۲۰ درجه با بیل‌شن و نمک را بر سطح جاده‌ها می‌ریزند...»

فروشنده‌گی نیار داریم»، «آگهی استخدام فروشنده با اضافه حقوق برای شرایط ویژه فروشگاه» «به چند خانم فروشنده با ظاهری آراسته برای کار در یک فروشگاه معتبر نیازمندیم».

وضعیت کار و زندگی هزاران جوان جویای کار و شاغل در فروشگاه های کوچک و بزرگ، تحت عنوان «فروشنده»، زمینه استعمار وحشیانه و بهره گیری همه جانبه صاحبکاران سودجو را از نیروی کار فروشنده‌گان، با زیر پا نهادن آشکار قوانین نیم بند موجود و عدم کوچکترین حمایت و نظارت از سوی دولت، به راحتی فراهم ساخته است. سکوت توأم با ترس از بیکاری و دربدری برای یافتن کاری جدید، انواع فشارهای فزاینده وارد بر جوانان، با پذیرش شرایط حاکم از سوی فروشنده‌گان، دست کارفرمایان را برای بهره کشی هرچه بیشتر از کار زنده، بازتر می گذارد. زنان و دختران فروشنده در شرایطی به مراتب بدتر از مردان فروشنده قرار دارند.

ساعات کار فروشنده‌گان فروشگاه ها در دو نوبت صبح و عصر و با احتساب زمان رفت و آمد حتی بیشتر از 12 ساعت می شود. دوری مسیر خانه این فروشنده‌گان به فروشگاه های محل کارشان و هزینه رفت و آمد این مسیر، باعث می گردد که اغلب این فروشنده‌گان در زمان ناهار و استراحت در محل کار بمانند و

خصوصی قراردادهای فصلی و کوتاه مدت با این افراد منعقد می‌کند که در ازای کار در طول شب و غیر از ساعات کاری مبلغ ناچیزی را به عنوان اضافه حقوق در نظر گرفته است.» (منبع ایلنا)

برای کارگران راهدار نیز مانند سایر هم طبقه ای های خود در سراسر ایران، کار و تأمین معیشت در بدترین شرایط توأم با بی حقوقی کامل، می گذرد، استثماری که هیچ حد و مرزی جز انباشتن سود در ازای زندگی که مرگی تدریجی بیش نیست، برای کارگران به رسمیت نمی شناسد.

کار و زندگی جوانان فروشنده

در بی حقوقی مطلق



شیده رخ فروز

«به چند خانم فروشنده با روابط عمومی بالا نیاز داریم»، «به چند خانم آشنا و مسلط به کار

به شکل تمام وقت در خدمت کارفرما قرار گیرند: «زهرا جوان 26 ساله ای که حدود یک سال است به دنبال کار می گردد به تازگی در فروشگاه نوشت افزار به عنوان فروشنده استخدام شده ... ساعت کاری اینجا از 9 صبح تا 2 و عصرها هم از 4 تا 10 شب است ... 400 هزار تومان، میزان حقوقی است که قرار است ماهیانه و در ازای 11 ساعت کار در روز به وی پرداخت شود ضمن اینکه کارفرما برای عقد قرارداد از او کارت شناسایی ملی، شناسنامه و 20 میلیون سفته نیز می گیرد ... او پس از تنظیم قرارداد یک سویه که حقوق و مزایایی پایین تر از قانون کار دارد و به گفته زهرا به هیچ عنوان ذکری از مرخصی و روزهای تعطیل در آن به میان نیامده به وی تأکید کرده که تمام روزهای تعطیل را در محل کار خویش حاضر باشد، روز تعطیل از نظر وی معنی ندارد ... از زهرا می پرسیم برای چه چنین شرایطی را قبول کرده علاوه بر اینکه بیمه هم نمی شود و کار در این فروشگاه هیچ سابقه کاری برایش محسوب نمی شود، ... تا کسی مجبور نباشد چنین شرایطی را نمی پذیرد، پدرم از پس مخارج زندگی بر نمی آید، اگر این کار را قبول نکنم به سرعت شخص دیگری جایگزین من می شود و باز باید در به در به دنبال کار بیفتم.» (آفتاب - 93/3/10)

از آنجا که در بیشتر فروشگاه ها و مغازه ها تعداد فروشندگان کمتر از 10 نفرند و طبق

قانون کار رژیم اسلامی مراکز زیر 10 نفر کارگر از شمول قانون کار خارج اند، کارفرمایان و سرمایه داران از کار این کارگران جوان، با این خلاء ها و گریزهایی که قانون به آنان اعطا کرده، نهایت بهره کشی را می نمایند. «بیبا ۲۳ ساله در یک پاساژ فروشنده عطر است. همکاریش یک پسر ۲۶ ساله است و صاحب مغازه که همراه آنان به کار مشغول است اجازه گفت و گو به او نمی دهد. به همین خاطر برای صحبت با بیبا تا هنگام صرف نهار و خروج صاحب مغازه به انتظار می نشینم. او درباره ساعت کاری خود می گوید: ساعت کار من صبح از ساعت ده تا حول و حوش یک، یک و نیم است. عصرها هم از ساعت پنج تا ساعت ده شب. آخر وقت تا حساب روز را تسویه کنیم و مغازه را ببندیم ساعت ده و نیم می شود ... از او می پرسیم آیا اوقات فراغتی برای خود دارد؟ پاسخ می دهد: شبها که به خانه می روم فقط وقت می کنم غذا بخورم و بخوابم. چون ظهرها حوصله رفتن به خانه را ندارم در مغازه می مانم. لب تاپم را با خودم می آورم و بعد از خوردن غذا فیلم می بینم. در طول روز بعضی وقتها آهنگ گوش می کنم. از او می پرسیم آخرین باری که کتاب در دست گرفته یا فعالیت ورزشی داشته چه زمانی بوده است؟ می خندد و می گوید: ورزش که لازم نیست. من از صبح تا شب روی پاهایم می ایستم، خودش ورزش است. کتاب را یادم

نیست. راستش خیلی وقت است فرصت کتاب خواندن نداشته‌ام.» (رادیو زمانه)

با وجود کار ثابت در دو نوبت همراه با ساعات اضافه، عدم برخورداری از تعطیلی (حتی جمعه و تعطیلات رسمی) و مرخصی یکی از معضلات کار فروشندگی و پایمال نمودن چنین حق ابتدایی و مسلم انسانی از سوی کارفرما است. سوء استفاده ای که حتی تجدید قوا و استفاده از اوقات فراغت را برای کارگر بی محتوا و غیر ضروری می سازد. «برای فروشگاه مواد غذایی، لباس فروشی و مراکز خرید، ایام تعطیل اوج کار یک فروشنده است چرا که مردم خسته از کار در روزهای تعطیل فرصت بیشتری برای خرید دارند ... دو تا سه هفته مانده به پایان سال و شب عید کار بعضی از فروشگاه‌ها بی وقفه ادامه می‌یابد و کارفرما اجازه حتی یک دقیقه مرخصی و استراحت به فروشنده نمی‌دهد چرا که می‌خواهد از فرصت به وجود آمده برای فروش بیشتر استفاده کند.»

هرگونه اعتراض و عدم پذیرش شرایط موجود موجب اخراج و بیکار شدن کارگر فروشنده می‌شود، امری که صاحبکار از آن چندان هم بدش نمی‌آید: «نیاز، فروشنده لوازم خانگی است. می‌گوید جرئت ندارد برای مرخصی با صاحب فروشگاه صحبت کند. چون از دست او خسته شده است و دنبال بهانه است تا عذرش را بخواهد و فروشنده دیگری را استخدام کند. نیاز

می‌گوید صاحب مغازه به دنبال تنوع است... معصومه در فروشگاه لباس دست دوم (معمولاً مردم به آن تاناکورا می‌گویند) کار می‌کند و می‌گوید به جز عاشورا و تاسوعا و پنج روز اول عید کل سال گذشته را بدون مرخصی کار کرده است. می‌گوید: وضعیت من فرق دارد. من دو تا بچه دارم. اگر بیرونم کنند نمی‌توانم کرایه خانه را بدهم. از من دیگر گذشته است به فکر مرخصی باشم. زندگی من همین است. تا آخر عمر همین است.»

نرخ پایین دستمزد فروشندگان و چلانیدن سطح مزد توسط صاحبکاران در مناطق مختلف و بسته به محل که در بسیاری از موارد به ندرت از نصف حداقل دستمزد مصوبه دولت نیز تجاوز می‌کند، امنیت شغلی و سطح معیشت این بخش کارگری را به شدت شکننده و آسیب پذیر نموده است. استفاده وسیع و ارزان از کار زنان جوان فروشنده، مانند چاقوی دو لبه در دست کارفرمایان است: از یک سو با جا انداختن این باور سنتی که کار زنان ارزش چندانی ندارد به بهره‌کشی طاقت فرسا و همه جانبه از زنان می‌پردازند و از سوی دیگر همین شرایط بهره‌کشی زنان تهدیدی علیه کار مردان فروشنده و پایین نگه داشتن سطح مزد آنان زیر سطح حداقل مزد است. براساس آمارهای غیر رسمی فعالان کارگری و اجتماعی - و در نبود آمارهای صحیح رسمی در این زمینه - حقوق زنان فروشنده در مراکز

مغازه با هم پسرخاله هستند. این خانم در خیابان رودکی با ماهی ۹۰ هزار تومان کار می‌کرده. طفلک، بچه داشت. من نمی‌دانم با این حقوق کم چطور زندگی می‌کرده.»

امتناع کارفرمایان از بیمه کردن کارگران به امری عادی در بازار کار ایران تبدیل شده است. قوانین ضد کارگری نیز آن را تثبیت می‌نمایند. این وضعیت برای کارگران بخش فروشندگی پر رنگ تر از سایر مراکز کار است. بیمه های کارگری به عنوان یکی از دستاورد مهم مبارزات کارگری برای اکثر کارگران فروشنده، در ازای سال ها کار پر مشقت و تحمل انواع فشارها، توهین ها، تحقیرها و سایر آزارهای جسمی و روحی از جانب کارفرمایانشان، وجود ندارد: «اکثریت قاطع فروشندگان توسط صاحبکاران بیمه نمی‌شوند و بسیار به ندرت می‌توان فروشنده‌ای را یافت که تحت پوشش بیمه باشد. آن دسته که دارای بیمه هستند معمولاً از طریق فرد دیگری به جز صاحب فروشگاه تحت پوشش بیمه قرار گرفته‌اند... هزینه‌های درمان در ایران بسیار بالاست و با وضعیت بد اقتصادی و فشارهای روحی و روانی و سوء تغذیه ناشی از گرانی هر لحظه بر مشکلات مربوط به سلامت در جامعه ما افزوده می‌شود. در مورد زنان فروشنده به دلیل ساعات طولانی کار و فرسودگی تدریجی جسم و روان آنها، نیازهای پزشکی و بهداشتی‌شان نیز در طول زمان به

استانی حتی بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تومان دیده می‌شود و در کلان شهر تهران، بسته به نوع فروشگاه و محل قرارگیری آن، چهار سطح از دستمزد پرداخت می‌شود. مبلغی بین حتی ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان در حومه، ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان در نواحی پایین شهر، ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان در مناطق مرکزی و تاسقف ۷۰۰ هزار تومان در مناطق شمال شهر پرداخت می‌شود. بسیاری از زنان و دختران فروشنده مانند سایر بخش هایی که از نیروی کار ارزان زنان و کودکان بهره می‌برند، یا سرپرست خانوار هستند یا از محل درآمد خود خرج تحصیل و کمک به خانواده را تأمین می‌نمایند و نرخ بسیار پایین دستمزد فروشندگی به خط مرگ نزدیکتر از هر حداقل دیگری است. این موارد نه تنها در رابطه با کار فروشندگان بلکه بخش اعظم زنان و دختران منشی شاغل در شرکت ها، مؤسسات و مطب های پزشکی و ... را شامل می‌گردد: «من با حقوق ۸۰ هزار تومان کار فروشندگی کرده‌ام تا الان که ۴۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم. به دلیل تجربه‌ای که دارم حقوق خوبی می‌گیرم، ولی حقوق بقیه در این اندازه نیست. فروشندگی حقوقی بالاتر از این ندارد. یکی از دوستان من در شهر تبریز با حقوق ۲۰۰ هزار تومان کار می‌کند. خرداد امسال مغازه رو به رو خانمی آمده بود برای فروشندگی. از من خواستند از او سؤال کنم و امتحانش کنم. صاحبان این دو

صورت تصاعدی افزایش می‌یابد... نرگس که فروشنده یک مغازه اغذیه فروشی است می‌گوید که به دلیل بریده شدن دست‌اش با چاقو، به بیمارستان منتقل شده است. به دلیل خونریزی او را به یک بیمارستان خصوصی در نزدیکی محل کار انتقال داده‌اند. هزینه پذیرش، بخیه و پانسمان مبلغ ۷۳ هزار تومان شده است. حقوق یک ماه نرگس تنها ۲۳۰ هزار تومان است.»

علاوه بر سنگینی و تداوم کار روزمره، زنان جوان و دختران کم سن و سال و بی تجربه به عنوان فروشنده مستعدترین بخش در معرض انواع خشونت و آزارهای محیط کار می‌باشند: خشونت روحی و جنسی، تحقیر و توهین، خشونت های کلامی، انواع تبعیض بر مبنای جنسیت، صدمات مستقیمی است که روح و جسم آنان را توأم با کار طاقت فرسا پژمرده و تباہ می‌سازد. صاحبکاران طماع نه تنها از نیروی کار این زنان جوان بهره‌کشی می‌کنند، بلکه از جاذبه های جنسی، اندام و زیبایی جوانان فروشنده برای تبلیغات و رونق تجارت خود سود می‌برند: «ببینید حقوق برای چه کاری؟ یک کار یا دو تا کار؟ فروشنده‌ای که بالای ۴۰۰ هزار تومان حقوق دارد فقط یک کار را انجام نمی‌دهند. طبقه بالا، دو مغازه بعد از پله‌های برقی فروشگاه...» هست که لباس های مارک دار اصل می‌فروشند. خانم‌هایی که آنجا هستند همگی بالای ۶۰۰ هزار تومان حقوق دارند و یک خانم قد بلند با موهای فر

بینشان هست که فکر کنم ماهی یک میلیون تومان حقوق بگیرد. دلیلش این است که هم فروشنده هستند و هم مانکن. این دخترها را دستچین کرده‌اند و برند...» به آنها پول می‌دهد تا محصولاتش را تن کنند. چه سر کار و چه خیابان و مهمانی باید این لباس‌ها تنشان باشد. تبلیغ این برند است. همه فروشنده‌ها که زیبایی و استیل این کار را ندارند. آن خانم که گفتم موهایش فر است اصلاً کارش فروشنده‌گی نیست. برند می‌پوشد و در پاساژ راه می‌رود تا بقیه تشویق شوند برای خرید. یکجور تبلیغ مد است. این را هم بگویم که به هرکسی که زیبایی و استیل داشت این پول را نمی‌دهند. مسئول مغازه تعداد مشتری‌هایی که می‌آورند را یادداشت می‌کند و اگر کار خودشان را بلد نباشند و نتوانند مردم را جذب کنند، کسی دیگر را جای‌شان می‌آورند. از این یک میلیون حقوق نصف آن خرج آرایشگاه و باشگاه ورزشی و لوازم آرایش و این چیزها می‌شود که بدن افت نکند و توی چشم باشند.»

بی حقوقی مطلق کارگران ایران، سطح نازل دستمزدها، عدم امنیت شغلی، قراردادهای موقت، عدم برخورداری از هرگونه تشکل مستقل و نهادهای حمایتی، پایمال نمودن دستاوردهای مبارزات مستمر و طولانی کارگران، عدم برخورداری از تأمین اجتماعی و انبوهی از معضلات و خواسته های سرکوب گذشته در تمامی عرصه‌ها، برای نسل جوان و

و نهادهای امنیتی حاکم به ضد کارگرانی که شدت استثمار وحشیانه و ولع سیری ناپذیر سرمایه داران، در پناه بی حقوقی مطلق حاکم، نسخه مرگ تدریجی شان را پیچیده، به روشنی سیاست سرکوب دائمی کارگران را برملا می سازد. اعتراضات کارگران پلی اکریل و بازداشت 3 کارگر این واحد تولیدی، بازداشت 28 کارگر معدن چادرملو، زندانی کردن 9 کارگر اعتصابی معدن بافق و ورود یگان ویژه به شهر، بازداشت 8 کارگر و محکومیت 4 کارگر پتروشیمی رازی و ... بیانگر اعتراض کارگران به شرایط وخیمی است که بر آنان تحمیل گردیده است.

دادگاه با توجه به ادعای کارفرمای شاکی مبنی بر این که 4 کارگر بازداشتی با «اخلال در نظم»، «توهین و تهدید»، زمینه ساز اخلال در تولید مجتمع و ضرر و زیان مادی و معنوی و توهین و تهدید مسئولان مجتمع بوده و در تاریخ 28 بهمن 92 کارگران پتروشیمی رازی را تحریک و ترغیب کردند و با طرح درخواست‌های غیر موجه و خارج از موضوع روابط کاری، باعث تجمع کارگران پیمانکاری و تعطیلی کارگاه شده‌اند، رأی خود را صادر نموده است. حال آنکه بسیاری از حقوقدانان و وکلای فعال ضمن اعتراض به رأی صادره، صدور حکم زندان و شلاق براساس ماده 618 قانون مجازات اسلامی را فاقد اعتبار در حوزه اختلافات روابط کار می دانند. دادگاه ماده ای

تحصیل کرده کنونی کارگری و جوانان جویای کار، زنان و کودکان کار نیز در کنار سایر بخش های طبقه کارگر (کارگران شاغل، بیکار، فصلی و پروژه ای، اخراجی، بازنشسته ...)، ذره ای امید، نشاط و کورسویی برای زندگی شایسته انسانی باقی نگذاشته است. تن دادن به شرایط حاکم یعنی تداوم تباهی ها و چرخه بی وقفه سیه روزی عمومی در جامعه. بالندگی و برخورداری از مواهب فزاینده زندگی برای کارگران و زحمتکشان بویژه نسل جوان در گرو درهم شکستن این چرخه معیوب و متناقض است. برای بهبود وضع جوانان کشور، انقلابی چاره ساز است که نه تنها این اوضاع را از پایه دگرگون کند، بلکه پلیدی های موروثی جامعه را نیز جارو نماید.

«کارگران» و «اوباش و اراندل زورگیر»

در دو کفه ترازوی عدالت حاکمان!

هنوز چند هفته از آزادی 9 کارگر معدن سنگ آهن بافق به قید وثیقه های سنگین سپری نشده، که 4 کارگر پتروشیمی رازی (منطقه آزاد ماهشهر)، از سوی دادگاه عمومی (جزایی) بندر امام به شش ماه حبس و 50 ضربه شلاق محکوم شدند. بازداشت ها و بگیر و ببندهای کارگری در طول مبارزه و اعتراضات کارگران از سال گذشته شتاب فزاینده ای یافته است. همدستی و همکاری همه جانبه کارفرمایان و «شاکی» با سیستم قضائی

شلاق محکوم می سازد. به راستی آیا جایگاه اوباش و ارادل زورگیر در نهادها و ارگان های رسمی رژیمی نیست که با انواع سلاح سرد پیکر "علی چراغی" کارگر زحمتکش شهری را به جرم امرار معاش، وحشیانه لت و پار نموده خانواده 3 نفره را بی سرپرست کردند؟!!

کارگران پتروشیمی رازی از سال گذشته (18 دی ماه) به رغم بی اعتنائی کارفرما و سایر مقامات، نسبت به وضعیت دشوار خویش، اعتراض کردند. از 3000 پرسنل این شرکت 1850 نفر کارگر پیمانی اند که با ساعات کار طولانی (شیفت و اضافه کار)، در معرض انواع خطرات جانی و آلودگی ها هستند. آنها در شرایط آب و هوایی سخت، بی بهره از امکانات بهداشتی- رفاهی به سر می برند. این کارگران با معوقات پرداخت نشده و با مزدهای ناچیز 500 تا 900 هزار تومانی دست به گریبان مشکلات زندگی اند. روشن است که این مبالغ مزد کفاف یک سوم هزینه ماهیانه آنان و خانواده شان را نمی دهد.

کارگران پتروشیمی رازی در تجمعات روزهای 18، 19 و 22 دی ماه گذشته علاوه بر خواست رفع تبعیض حقوقی، لحاظ شدن مزایایی چون سختی کار در حقوق و بیمه، سرویس رفت و آمد و ناهار را طرح کردند (این مطالبات برای تمام کارگران پتروشیمی های منطقه عمومیت دارد). اما با بی اعتنائی

را ملاک حکم قرار داده که هدف از تصویب و اجرایی کردن آن مقابله با اوباش و زورگیرانی بوده که در ملاً عام اعمال قدرت می کنند. صدور این حکم براساس قانون، غیر مرتبط و از سوی مرجع قضائی غیر تخصصی، نشان می دهد که دادگاه مزبور صلاحیت رسیدگی به اختلافات روابط کار را ندارد. حتی اگر پتروشیمی رازی به دلیل واقع شدن در محدوده مناطق آزاد و ویژه اقتصادی تابع مقررات خاص آن مناطق باشد باز هم دلیلی برای آنکه این پرونده در دادگاه عمومی و به استناد قوانین ویژه مقابله با اوباش خیابانی بررسی شود وجود ندارد.

وقتی متولیان حاکم به رغم انبوه مطالبات پامال شده و اعتراضات گسترده جامعه کارگری، نسبت به شرایط اسفبار زندگی و معیشت اکثریت میلیونی کارگران و خانوارهایشان پیشیزی اهمیت قائل نباشند، اعمال سیاستی بیشرمانه تر از سرکوب و یک کاسه کردن کارگر زحمتکش معترض به شرایط غیرانسانی خود، با «اوباش و ارادل زورگیر»، عجیب نیست. حاکمیت ضد کارگری که زمانی به بهانه شرایط جنگی اعتصاب را که حق طبیعی و بدیهی کارگران است «محاربه با خدا» می نامید و فتوا بر حلال بودن ریختن خون کارگران می داد، و کارگران «خاتون آباد» را در خون خود غرقه می ساخت، اکنون آنان را همچون «اوباش و ارادل زورگیر» به بند و

کارفرما، آنان در 24 دی ماه با توجه به حضور "روحانی" در خوزستان درخواست نمودند که وی با شرکت در جمع کارگران از مشکلات کارگران پیمانی پتروشیمی آگاهی یابد. سپس در جلسه ای با حضور نمایندگان کارگری، اعضای هیئت مدیره پتروشیمی رازی و مقام های دولتی و امنیتی، کارگران به توافقات نیم بند رضایت دادند که باز هم عملی نشد. تجمعات چند روزه اخیر به بازداشت 8 کارگر و محکومیت 4 تن از آنان منجر گردید. در اعتصابات پیشین شرکت های پتروشیمی منطقه نیز نیروهای امنیتی نیمه شب به منازل نمایندگان کارگری مراجعه کرده و به تهدید و ارباب آنان می پرداختند. از سوی دیگر کارگران در محیط کار با تهدید به اخراج از سوی مدیریت شرکت مواجه می گشتند. جایگزینی پیمانکاران جدید و اخراج وسیع کارگران معترض به قراردادهای اسارت بار، شرایطی به مراتب بدتر از قبل به وجود آورد. شرکت پتروشیمی "امیرکبیر" نمونه ای دیگر از سرکوب و عقب راندن کارگران بود.

ممانعت اکید از تشکل یابی کارگران در تمامی مراکز کار از جمله صنایع پتروشیمی و کوتاه نمودن دست کارگر از نهاد مستقل و قدرتمند خویش که در تداوم مبارزات جاری و پیش رو نقطه اتکا قرار گیرد، سرکوب و بی حقوقی کارگران را شدت می بخشد. سرمایه داران حاکم و نهادهای حامی شان، در بهره کشی

وحشیانه، تحمیل شرایط ضد انسانی و قربانی و مثله کردن کارگران در محیط کار (آمار بالای سوانح کار و عدم ایمنی کارگران ایران از جمله در صنایع پتروشیمی)، کوچکترین «ضرری» نمی بینند. اما لحظه ای توقف کار برای اینکه کارگر بتواند از شرایط دشوار کار و زندگی اش سخن بگوید، «اخلال در تولید و ضرر و زیان مادی و معنوی و توهین و تهدید» محسوب می شود. برای کارفرما و نهادهای حامی اش «جرمی» بالاتر از این نیست که این صنعت سودآور حتی برای لحظه ای دچار وقفه گردد. آنان به خاطر این «جرم»، کارگر معترض را با «اراذل و اوباش زورگیر» در دو کفه عدالت طبقاتی شان یکسان قرار می دهند! این توهین بزرگی نه تنها به کارگران معترض بلکه به همه کارگران است.

همگام و همصدا با کارگران معترض پتروشیمی رازی علیه هجوم وحشیانه سرمایه داران و کارفرمایان (دولتی، نیمه دولتی و خصوصی) و نهادهای حمایتگر قانونی شان، به سطح معیشت و شرایط کار و زندگی تمامی کارگران و پایمال کردن حقوقشان به پا خیزیم.

کارگران پروژه های پارس جنوبی

فعالان کارگری ضد سرمایه داری گیلان

فعالان کارگری جنوب

جمعی از کارگران پتروشیمی های منطقه ویژه

ماهشهر و بندر امام

بخشی از کارگران محور تهران - کرج

شهریور 1393

kargaran.parsjonobi@gmail.com

تباه گشته در میدان مین، دود و تاریکی،

ضایعات آلوده و سیمان داغ

شیده رخ فروز

هنوز عربده های «جنگ جنگ تا پیروزی» و «جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم» حاکمان مرتجع، که طی 8 سال آتش تنور خانمانسوز جنگ را می دمیدند، در ضجه های قربانیان مثله شده مناطق و شهرهایی که پیامدهای خونبار جنگ خورۀ جسم و روحشان گردیده، پژواک هولناک مرگ و ویرانی را طنین انداز است. مردمی که از فرط محرومیت و فقر مطلق، ناگزیرند نان خود را با چاشنی خون و مرگ در میدان های مین بازمانده از جنگ، جستجو نمایند. سهم آنان از انفجار مین و مهمات جنگی، تنها صدایی مهیب، دودی سیاه، مشتی خاک به جا مانده که روزی پدر یا کودک خانواری بود، یا پیکری ناقص و سربار است که بدبختی را تداوم می بخشد.

«... درآمدی نداشتیم. روزها مسافرکشی می کرد در فاصله مهران و ملکشاهی. نفری پنج هزار تومان. یک روز مسافر بود. یک هفته

نبود. مجبور بود خرج مان را با خرید و فروش ضایعات در بیاورد. همیشه هم قاطی ضایعات، مهمات منفجر نشده بود. ... از یاور صفرزاده امروز فقط یک مشت خاک مانده و انبانی از بدهی که رفعت توان بازپس دادنش را ندارد که حالا نه همسری هست و نه شغلی و نه درآمدی و سربار پدر پیرش شده در 41 سالگی و با یارانه زندگی خود و دخترش را می گرداند. از زندگی 20 ساله یاور و رفعت، هیچ چیز نمانده. حتی شناسنامه یی هم ندارند که بتوانند بگویند که هستند و بودند. همه چیز در آتش بیکاری سوخت و تمام شد...» (گزارش اعتماد 8 تیر 93)

خرید و فروش ضایعات یکی از راه های امرار معاش مردم مهران، دهلران و روستاهای اطراف آن است. مناطقی که فقر و بیکاری از سر و رویشان بالا می رود و تا 120 کیلومتر دورتر از آنجا نیز، آلوده به مهمات منفجر نشده باقیمانده از زمان جنگ است. «دلال ها ترکش را کیلویی 450 تومان و آهنش را کیلویی 800 و 600 تومان می خرند. مس را کیلویی 1800 تومان و 2000 تومان می خرند و بابت گلوله های 120 که کلاشک 40 کیلو وزن دارد کیلویی 800 تومان پول می دهند.»

واقعیت دردناک این است که علاوه بر این بسیاری قربانیان طعمۀ مین، ساکنان بومی و عشایری می باشند که از راه چرای احشام در مناطق «آزاد و غیرممنوع» کسب معاش می

23 سال یک زایده بی قواره و بدون حس است در منتهی الیه زایده بی که هیچ توانی ندارد...» بخشی از مردم این مناطق که از سوی شرکت نفت، به صورت کارگران مزدبگیر در پروژه های پاکسازی مسیر خط لوله در زمین های آلوده به مهمات جنگی، و یا برای کار در گمرک مهران به خدمت گرفته می شوند، با دردها و محرومیت های شدیدتری دست به گریبانند که ذره ذره وجودشان را تباه می سازد. پیمانکاران خصوصی که پروژه های اجرایی میادین نفت و گاز مهران و نوار مرزی استان ایلام به آنان واگذار گردیده، تنها انجام پروژه ها و وصول پول صورت وضعیت و سایر مبالغ به جیب زدنی برایشان مهم تلقی می شود. آنان حتی از فراهم نمودن ابتدایی ترین شرایط و امکانات (حتی یک جفت دستکش) برای کارگران سر باز زده و از بیکاری و درماندگی این خیل عظیم نهایت سود را می برند:

«... آنها به دلیل جا به جایی مهمات شیمیایی عمل نکرده، حالا دچار مصدومیت شیمیایی با همان علائم مواجهه با گاز خردل شده اند و نخستین قدم، انجام آزمایش و عکسبرداری از ریه است که توانی برای پرداخت هزینه گران آزمایش ها ندارند و در این سال ها، هیچ کدام شان نتوانسته اند برای اثبات مصدومیت خود قدمی بردارند. فرهاد یکی از همین مردان و ساکن روستای "چنگوله" است. مرد 40 ساله و

کنند، و غفلت و بی اعتنایی متولیان امور، آنان را به کام مرگ در اراضی و مناطق ناامن و آلوده می کشاند: «با گوسفندها راه می رفتم که یکهو زیر پایم منفجر شد. منطقه ممنوع نبود. آزاد بود. گفتند پاکسازی شده روی زمین مین نبود. اگر هم بود من ندیدم. ... بعد از انفجار دیگر هیچ چیز یادم نیست. بیهوش شدم و مرا بردند بیمارستان. به هوش آمدم و دیدم از ساق پا قطع کرده اند. عفونت همان پای قطع شده هی آمد بالا. هی سیاه شد تا آخر 24 فروردین امسال زدند و از بالای زانو رفت. ... چند روز قبل برادرم از چنگوله قدیم چاشنی مین والمرا آورد. هرچه می گویم این زمین ها هنوز پر از مهمات است باورمان نمی کنند. پارسال یک نفر رفت روی مین و پایش از زانو قطع شد. گفتند منافع بوده و رفته قاچاق ببرد. ما رفتیم سراغ منطقه. دیدیم همان جا که پاکسازی شده یک رشته مین ام 14 جا مانده. مسئول مربوطه مجبور شد حرفش را پس بگیرد و پرونده مرا درست کردند ... منصور صبح روز 25 مرداد 1370 و در سن 10 سالگی گوسفندهایش را برد چرا حاشیه چنگوله. جایی که هیچ تابلوی هشداردهنده بی نبود. جایی که روزهای قبل هم منصور رفته بود و گوسفندهایش را برده بود. ساعت چهار بعد از ظهر همان روز، درخشش آن فلز طلایی کار خودش را کرد و چهار انگشت منصور منفجر شد. در بیمارستان ایلام انگشت سوم را پیوند زدند که امروز، بعد از

درشت اندامی که گذران ناپیوسته زندگی اش را از کارگری برای حفاران نفتی یا گمرک مهران تأمین می کند. تاول های ریز و درشت فرهاد هر از گاهی می آید و تا چند ماهی ماندگار می شود تا به یاد فرهاد بیاورد که حتی جا به جایی مهمات شیمیایی هم تاوان دارد. ... سال 87 حدود 9 ماه برای تیم های پاکسازی همکار با پروژه های نفتی کار می کردم. کارم جا به جا کردن گلوله های توپ و آر پی جی در اندازه های یک متر در یک متر و 20 سانت از مسیر خط لوله بود. گلوله ها را با بیل و کلنگ از زمین درمی آوردم و با دست حمل می کردم. بعد از دو یا سه ماه، یک ناظر از تهران آمد. همان روز هم یکی از همین گلوله ها روی دستم خورد و زخمی کرد. ناظر گفت برو دستت را با آب سرد شست و شو بده. گفت شما حق ندارید این گلوله ها را با دست جا به جا کنید باید دستکش بپوشید. این گلوله ها باید در جعبه خاک باشد و جعبه ها جا به جا شود. بعد از دو ماه، دست هایم تاول زد. در پایان 9 ماه دست هایم را به یکی از سرهنگ های خودشان نشان دادم، گفت برو دکتر. از 9 ماه کار، فقط شش ماه ما را بیمه کرده بودند، دو سه بار رفتم ایلام. هزینه ویزیت ها گران بود. دکترها هم می گفتند برو کرمانشاه. برو خوزستان. برو تهران. من نمی توانستم بروم. پول نداشتم. کارگر بودم با ماهی 300 هزار تومان حقوق که آن را هم کامل نمی دادند.»

آوار شوم و سنگین بیکاری و گستردگی مسکنت بر مهران و روستاهایش (و سایر نواحی مرزی)، ویرانی دردناکی را نصیب مردم محروم نموده است. داشتن آشنا در گمرک مهران و هزینه کرد 120 هزار تومان، موقعیتی است که مردان شهر و روستا را به صورت کارگر مزدی و با گرفتن کارت سه یا شش ماهه کار در گمرک، به انجام شاق ترین کارها در غیرانسانی ترین شرایط وامی دارد. در این مورد نیز مانند پروژه های نفتی منطقه، کارگران از کوچکترین امنیت و امکانات شغلی محرومند، مزدها زیر حداقل قانونی چلانده می شود و حتی جرعه ای آب در گرمای طاقت فرسای بالای 45 درجه از دهان کارگر دریغ می گردد: «جا به جا کردن کیسه های 50 کیلویی سیمان تازه از تنور کارخانه های ایلام رسیده که باید از روی کامیون ایرانی ها به کامیون عراقی ها منتقل شود، تنها شغل نیمه پایدار است برای مردانی مثل احمد علی که گاه وزن کیسه های سیمان با جثه نحیف خودشان رقابت می کند... اگر بتواند یک روز از شش صبح تا هشت غروب زیر آفتاب داغ و در گرمای 45 درجه یا در سرمای منفی پنج درجه در گمرک بماند و کیسه 50 کیلویی سیمان را جابجا کند، آخر غروب 40 هزار تومان مزد می گیرد... بیمه که نیستیم. برای کارگرها حتی آبرودن نگذاشته اند. اگر راننده ای دلش بسوزد از بطری آب یک جرعه به کارگر می

فاصله دوساعته تا ایلام یا مسافت شش ساعته تا کرمانشاه را تحمل کنند.

«دولت که چنگوله جدید را ساخت به ما قول داد که برایتان سد می‌سازیم و زمین کشاورزی می‌دهیم که به درد صیفی جات بخورد. امروز که می‌بینی بیشتر مردهایمان بیکارند. دولت یک مدرسه راهنمایی ساخت ولی بچه‌هایمان برای دبیرستان باید پنج کیلومتر پیاده بروند تا برسند چالاب. بچه‌هایمان هم درس را رها کردند و معتاد و موادفروش شدند یا که از روستا رفتند و زن و بچه‌شان را جا گذاشتند...

مردهای روستاهای مهران برای کار باید بروند صدها کیلومتر دورتر. باید بروند هرمزگان و خوزستان برای کارگری بندر تا بتوانند ماهی 300 یا 400 هزار تومان دستمزد بگیرند برای مدتی کوتاه. آنها هم که می‌مانند باید مثل احمدعلی بروند کارگری گمرک مهران برای جا به جا کردن بار سیمان. محدودیشان دام دارند با 10 یا 12 راس بز یا گوسفند یا دو راس گاو. محدودیشان کشاورزند که باید با خست باران بسازند و به دیم دل خوش کنند. در زمین‌هایی که برای رسیدنش باید 150 کیلومتر با تراکتور به سمت دامنه کوه بروند که اگر تراکتور، بالای کوه چپ نشود و اگر بارانی زده باشد، دل‌شان بند می‌شود به امید برداشت هفت یا هشت کیسه گندم که بعد از دادن مزد کارگر و حق کود و حق تراکتور، آن سهم هم تا نصفش آب می‌رود. پیمانکاران شرکت نفت

دهد... پارسال به چشم خودم دیدم. کارگر از گرما افتاد روی تریلی، روی سیمان‌ها و بیهوش شد از گرما. آب سرد ریختند روی سرش که به هوش بیاید. تشنج کرد و بردند درمانگاه مهران. تابستان‌هایمان را نمی‌توانی باور کنی. روی کیسه 50 کیلویی سیمان هنوز مهر رنگی کارخانه ایلام خشک نشده و سیمان هنوز داغ است. هوا هم که 45 و 50 درجه است. همان 50 کیلوی داغ را باید بگذاریم روی کول مان و از این تریلی به آن تریلی ببریم.»

وعده و وعیدهای توخالی مسئولان حاکم بر بقایای ویرانگر جنگ، چیزی جز بی‌اعتنایی و تمسخر فقر مردمی که تمامی زندگی‌شان را از دست داده بودند، نبود. شهر مهران برای ساکنانش جز کلافگی، افسردگی و دست و پنجه نرم کردن با پیامدهای جنگ خانمانسوز فاقد هرگونه امکانات شهری است، شهر سینما ندارد، باشگاه ورزشی ندارد، روزنامه ندارد، کتابخانه و کتابفروشی ندارد... تنها بیمارستان مهران حتی قادر به مداوای مجروحان پاکسازی زمین‌های آلوده به مهمات و مین‌های به جا مانده از دوران جنگ هم نیست و امکانات عکسبرداری و رادیوگرافی بیمارستان معمولاً خراب است و قابل استفاده نیست و مجروحان برای رسیدن به نزدیک‌ترین مرکز درمانی مجهز به امکاناتی برای مداوای اولیه، باید

هم که می آیند برای پروژه های نفتی، نوری به دل مردان روستاها نمی تابد و نیروهای بومی برای شرکت نفتی ها می روند در اولویت های بعد از آخر آن هم فقط برای کارگری. احمدعلی سال 92 فقط چهار ماه در گمرک کار کرده و باقی سال را بیکار بوده. حتی اهالی برای چوپانی هم او را صدا نکرده اند که بتواند بابت یک ماه گوسفندچرانی و ماندن در کوه 350 هزار تومان برای خانواده اش بیاورد. فرهاد می گوید: پارسال از برج 1 تا برج 4 برای شرکت نفت کارگری کردم که حقوق 3 ماه را به من دادند. برج 5، 6 و 7 را بیکار بودم. با پارتی بازی و جور کردن آشنا، برج 8، 9 و 10 با ماهی 670 هزار تومان حقوق، کارگری شرکتی ها را کردم. برج 11 و 12 و فروردین امسال بیکار بودم. اردیبهشت ماه فقط 3 روز کار کردم و تا الان هم بیکارم.»

این واقعیات دردناک گوشه ای از زندگی مردم زحمتکش ایران در مناطق محروم و آسیب دیده از سیاست های منحنط حاکمان کنونی است، زندگی که چشم اندازی جز تداوم تاریکی و تباهی در آن موج نخواهد زد. نسلی مثله شده بر ویرانه محرومیت ها و نسلی که همچنان بدنبال لقمه ای نان و جرعه ای آب نه تنها خانواده اش بلکه خود را نیز با درماندگی جا خواهد گذاشت. نمی توان و نباید به این شرایط ضد انسانی گردن نهاد. این تمامیت سزاوار نابودی و از نو ساختن بدست خود ماست.

سه شعر

بر درخت زیتون

توفیق زیاده شاعر فلسطینی (1929-1994)

ترجمه یحیی سمندر

چون بافتنی ای در دست ندارم*

چون همیشه در تعقیبیم هستند

و همواره به خانه ام شبیخون می زنند،

چون نمی توانم تکه کاغذی داشته باشم،

خاطراتم را بر تنه درخت زیتون حیاط خانه ام

حک می کنم.

تأملات تلخی حک خواهم کرد

صحنه های عشق و آرزو

برای باغ پرتقالم که دزدیدند

و گورهای گمشده مردگانم.

تمام تلاش هایم را حک خواهم کرد

برای به خاطر ماندن

تا زمانی که آنها را

در بهمن پیروزی دفن کنم

شماره سری هر قطعه

از زمین های دزدیده شده را حک خواهیم کرد

برای به خاطر ماندن

محل دهکده ام بر نقشه

تمام فصل های فاجعه ام

و خانه های بر باد رفته را،

و همه مراحل «نکبت» را

درختان ریشه کن شده

بر تنه درخت زیتون حک خواهیم کرد.

و هر شکوفه له شده را

* اشاره به بافتنی مادام دوفارژ یکی از شخصیت های

و نام تمام کارشناسان شکنجه

رمان «داستان دو شهر» چارلز دیکنس است: مادام دو

فارژ، در زمان انقلاب کبیر فرانسه، میخانه ای را که

محل گرد همائی انقلابیان در پاریس بود اداره می کرد.

او همواره بافتنی ای در دست داشت و بر آن نام کسانی

را که می بایست به زیر گیوتین بروند می بافت.

توضیح از سلافه حجاوی شاعره فلسطینی و مترجم

شعر بالا به زبان انگلیسی.

تقدیم نامه ها به یاد فروافتادگان

ما در اینجا خواهیم ماند

در خاک خونین دیر یاسین

توفیق زیاد

و کفر قاسم را

ترجمه یحیی سمندر

حک خواهیم کرد

همچون بیست ناممکن*

اشاره های خورشید

در لَد، رمله و جلیله

و نجوای ماه

ما در اینجا خواهیم ماند

و آنچه را چکاوک

همچون دیواری آجری بر سینه هایتان

و همچون تکه ای شیشه و خار کاکتوس

در چاهی متروک به یاد می آورد

در گلویتان

حک خواهیم کرد.

و همچون آتشی سرکش

در چشمانتان.

ما در اینجا خواهیم ماند

مانند دیواری بر سینه هایتان
 در هم می آمیزیم
 با ظرف شوئی در بارهای عاطل پر هممه تان
 در اعصابمان یخ
 با پر کردن جام اربابان
 و در قلبمان جهنم سرخ نهفته است.
 اگر تشنه شویم
 با زمین شوئی در آشپزخانه های سیاه
 اگر گرسنه شویم
 لقمه نانی از لابلائی نیش تان بیرون می کشیم
 اگر گرسنه شویم
 برای فرزندانمان.
 خاک می خوریم
 ما در اینجا خواهیم ماند
 و نمی رویم
 بسان دیواری سنگین سخت بر سینه هایتان.
 خون ما پاک است و از دادن آن
 ما گرسنه ایم
 دریغ نداریم، دریغ نداریم، دریغ نداریم.
 برهنه ایم
 ما در اینجا خواهیم ماند.
 در چالشیم
 گذشته ما روبروی ماست
 آواز می خوانیم
 حال ما در درون ماست
 خیابان های خشم آگین را با تظاهرات در می
 نوردیم
 و آینده مان بر دشمنان.
 زندان ها را با غرور پر می کنیم
 همچون بیست ناممکن
 در لِد، رمله و جلیله.
 به فرزند سازی ادامه می دهیم
 ای ریشه های زنده پابرجا بمانید
 نسلی انقلابی پس از نسل دیگر
 و در ژرفای خاک فرو روید.
 همچون بیست ناممکن
 ستمگر بهتر است حساب خود را درست کند
 در لِد، رمله و جلیله!
 پیش از آنکه چرخ برگردد
 ما در اینجا خواهیم ماند.
 «هر کنشی را واکنشی است»
 هر کار می خواهید بکنید
 بخوانید آنچه در کتاب آمده.
 ما از سایه زیتون و انجیر پاسداری خواهیم
 کرد.
 ما ایده ها را مانند خمیرمایه و خمیر

* منظور بیست صفت، حالت و یا نسبتی است که مؤمنان اطلاق آنها را به خدا ناممکن می دانند مانند حادث بودن، مقید بودن به زمان و مکان، شبیه داشتن، متناهی بودن و غیره. البته شماره این ناممکن ها از نظر مؤمنان بیش از بیست است.

مراد شاعر را به دو گونه می توان تعبیر کرد: نخست اینکه تداوم و بقای فلسطینی ها در سرزمین شان همچون باور به بیست ناممکن تخطی ناپذیر است، و یا اینکه هرچند این بقا و تداوم از دیدگاه اسرائیل مانند یکی از «بیست ناممکن» تلقی می شود ولی «ما در اینجا خواهیم ماند».

در ضمن «همچون بیست ناممکن» نام فیلم کوتاهی از آن ماری جسیر شاعره و فیلمساز فلسطینی است که در سال 2003 در جشنواره کان به نمایش درآمد - مترجم فارسی

مردان انگلیس

پرسی بیش شلی

(شاعر انگلیسی 1792-1822)

ترجمه یحیی سمندر

مردان انگلیس، چرا برای اربابانی شخم می زیند

که شما را خوار می دارند

چرا با زحمت و مراقبت

جامه های فاخر برای جباران می بافید؟

چرا از گهواره تا گور

به زنبورهای بی عسل ناسپاسی که عرقتان را در می آورند،

که خونتان را می نوشند

خوراک و پوشاک می دهید و نگهداری شان می کنید؟

چرا شما، زنبور عسل های انگلیس،

سلاح، زنجیر و شلاق می سازید

تا این زنبوران بی نیش بتوانند

محصول کار اجباری تان را غارت کنند

آیا شما از فراغت، رفاه، آسایش

سرپناه، خوراک، رایحه آرام بخش عشق بهره مندید؟

چه چیزی را به این بهای گران

با رنج خود و با ترس خود می خرید؟

بذری که می پاشید دیگری ثمرش می چیند؛

ثروتی که می یابید دیگری ضبطش می کند

جامه ای که می بافید

دیگری می پوشد

سلاحی که چکش کاری می کنید

دیگری حمل می کند.

بذر بپاشید - اما نگذارید که جباران محصولش بچینند؛

ثروت بجوئید- اما نگذارید هیچ دغلكاری انبارش کند؛

جامه ببافید - اما نگذارید هیچ انگلی ببوشد؛

سلاح بسازید - برای دفاع از خودتان.

به زیر زمین ها، سوراخ ها و دخمه های خود بخزید

در سالنی که آماده کرده اید دیگری ساکن است.

چرا زنجیرهائی که چکش کاری کردید تکان

می خورند؟ می ببینید

فولادی که آب دادید به شما نگاه سریعی می
اندازد.

با خیش و بیل و زمین صاف کن و چارچوب
بافندگی

گور خود بکنید و آماده کنید

و کفن خود ببافید

تا انگلستان عادل

آرامگاه شما باشد.